

# نظری تازه به عرفان و تصوف

## قسمت پنجم

### سؤال و جوابی است بین يك جوینده و يك عارف

فرمود در مذاکراتی که در ملاقات اخیر داشتیم راجع به انسان صحبت کردیم. گفتیم انسان دارای بدنی است حیوانی که غرائز حیوانی را از اسلاف خود به ارث برده است و از طرف دیگر مشخصاتی انسانی دارد که عبادتند از قوهی نطق، زیبا پسندی و وجدان. این وجدان شامل عقل و درک و وهم و تمیز خیر و شر میشود. در این انسان که ترکیبی از صفات ملکوتی و بهیمی است همیشه جنگ مابین این دو صفت برپاست. غرائز حیوانی میخواهند بر خصائل ملکوتی غلبه کنند و این مجادله همیشه ادامه دارد. پس اگر انسان بخواهد بر غرائز حیوانی فائق شود باید همیشه در حال جهاد باشد. همانطور که قیلاهم اشاره شد این غرائز، که به ما به ارث رسیده برای بقای بدن حیوانی مالازم است. مثلاً خوردن، تولید مثل کردن، برای دفاع از خود به جنگ پرداختن و غیره. اگر این غرائز از بین برود نسل حیوان یا انسان منقرض میشود. از طرف دیگر اگر این غرائز بر صفات انسانی غلبه کند انسان را به صورت حیوان درمیآورد. پس انسانی که بخواهد بسوی تعالی سیر کند و صفات ملکوتی خود را تقویت نماید در مهار کردن غرائز حیوانی کوشا باشد، این مجاهده را در اصطلاح عرفانی جهاد اکبر میگویند یعنی جهاد نفس. مادر موقع خود در این باب بیشتر سخن خواهیم گفت.

به اصطلاح دیگر این غرائز را اوسوسه‌ی شیطانی مینامند که در هر فرد بشر فعال هستند. به همین جهت است که پیغمبر اسلام (ص) فرمود در هر يك از ما این شیطان وجود دارد و من شیطان خود را مهار کرده‌ام و نفرمود که این شیطان را ریشه کن کرده‌ام. چون همانطوری که گفتیم، وجود آن برای بقای مالازم است. دین اسلام در این باب بسیار واقع بین است که رهبانیت در اسلام نیست و سختگیری در زندگی و پرداختن به ریاضتهای شاق مذموم و حفظ بدن لازم است. این غرائز حیوانی وقتی فرصت پیدا کنند بر خصائل ملکوتی ما چیره میشوند و آنها را تحت سلطه‌ی خود قرار میدهند و انسان را گمراه میسازند و خوشبختانه انسان بطور ناخود آگاه تمایلی، ولوموقتی، بسوی صفات ملکوتی دارد و در او شوق باطنی وجود دارد. مثلاً اگر شخصی در محضر مرد صالحی باشد تحت تأثیر پند و اندرزهای او واقع میشود و حس میکند که نیاید با چشم دیگری ببیند. ولی اگر همین شخص چندی در مصاحبت مرد طماع نایاب سود پرستی قرار گیرد از افکار سود جو یانه‌ی او متأثر میشود و آنچه را که قبلاً از مصاحبت رفیق صالح کسب کرده از دست میدهد. این تغییر رویه ممکن است بارها در شخص پدید آید و من

شخصاً مکرر شاهد چنین تغییراتی بوده‌ام. همین طور مکرر دیده شده است که يك آدم‌کش حرفه‌ای وقتی کودکی را در حال غرق‌شدن دیده‌است با به‌خطر انداختن جان خود به نجات آن کودک شتافته‌است. این پدیده‌ها نشانه‌ی خودپذیرفتن طبع انسان است و ما را تشویق میکند که درصدد اصلاح خود برآئیم.

این وسوسه‌های شیطانی حتی آن خصلتهائی را که خاص انسان است در دام خود در می‌آورند و او را از صراط انسانیت منحرف و به‌جانب حیوانیت سوق میدهند. مثلاً قوه‌ی نطق که نوشتن هم نتیجه‌ی آن است (به‌طوریکه در مذاکرات گذشته به آن اشاره کردیم) میتواند در راه خیر کار کند و دیگران را با گفتار نیک و پند و اندرز به طریق راست هدایت نماید و به همت وجدان به کارهای خوب وادار کند. ولی اگر همین قدرت نطق که از مشخصات انسان است اسیر غرائز حیوانی شود ممکن است دست به کارهای شر بزند و دیگران را به خطاکاری اغوا کند و آنها را به غیبت، نامی، میانه بهم زنی و دشمن تراشی ترغیب کند و همینطور کتابیهای منتشر سازد که بدآموز و مضر باشد. می‌بینی چگونه يك صفت مخصوص انسان موجب کردارهای ناپسند میشود! اینکه می‌گویند کتاب بهترین دوست صامت انسان است حسرفی نسنجیده است. زیرا خوبی یا بدی کتاب بسته به محتوای آن است. يك کتاب ممکن است برای تربیت و تهذیب اخلاف نوشته شده باشد و یادرس تیه‌کاری، دزدی و دغلی بدهد. بنابراین این نطق و نوشتن وسیله است نه هدف. مثلاً با کاردهم میتوان خیار پوست کند و هم شکم‌پاره کرد. اگر از وسیله برای کارهای خوب استفاده کنیم به‌هدف خوب و اگر برای کارهای بد به هدف بد میرسیم. فی‌المثل همین مبارزه‌ی با بی‌سوادی فی‌نفسه هدف نیست بلکه وسیله است. وقتی شخصی با سواد شد باید دید چه می‌خواند و از این سواد چه استفاده میکند. خواندن و نوشتن وسیله است نه هدف.

غرائز حیوانی میتواند خصلت زیبا پسندی را نیز که که از ویژگیهای انسانی است از راه راست منحرف سازد. زیبا پسندی که نشانه‌ی لطافت طبع و نمایشگر هنردر انسان است وقتی زیر تأثیر غریزه‌ی شهوت، خشم و طمع واقع شود از مسیر اصلی منحرف میشود و به جای اعتلاء روح انسانی، بشر را به حضيض نکبت رهنمون میشود. وقتی که شهوت غلبه کرد اشعار نغز و هنرهای زیبای مامشوق غرائز جنسی و بد آموزی میشود. صور قبیحه، سینماهای پر نوگرافیک، پوسترهای سکسی، اشعار شهوت انگیز، همه نشانه‌های غلبه شهوت است. آنها که به کسب مادی و اندوختن مال مشغولند و حاضرند صدها جان فدای منافع آنان شود از این انحرافات کمال استفاده را مینمایند. تبلیغات تجارته‌ی که به وسیله‌ی ارتباطات عمومی: روز-نامه، مجله، رادیو، تلویزیون و غیره میشود مؤید این ادعای ماست. تشویق استعمال مواد مخدر هم موضوعی است که بآن اشاره میکنم و می‌گذرم.

موسیقی که بزرگترین عامل تلطیف روح ماست وقتی به دست غوغاگران، جنگجویان

وشهوست پرستان بیافتد تبدیل به مادرشهای محرك جنگی وقتنه انگیز میشود. یادست افزار عزیزه پر خاشگری میشود یا محرك غریزه های شهوتی . وقتی حرص و آرزو غلبه کسرد فر آوردهی هنرهای زیبا به صورت يك كالای تجارتی در میآید. آثار هنری بجای اینکه در موزه ها جمع آوری ومورد استفادهی همگان قرار گیرد به دست نو کیسگان وافزون طلبان که اغلب درك ارزش هنری راهم ندارند میافتدو به عنوان خود نمائی وفخر فروشی وهم چشمی زینت بخش قفسه ها و ویتترین های کاخ مجلل آنان میشود. مثل پول دارانی که برای تشکیل کتابخانه که اصلا سواد خواندن آنرا هم ندارند از کتابفروشا متری کتاب میخرند. حتی وجدان اشخاص ضعیف هم دستخوش غرائز میشود. کسانی که اعمالی خلاف اصول دین خود انجام میدهند چون وجدان شان ناراحت است به اصطلاح کلاه شرعی برای آن درست میکنند وظاهرأ خاطر خود را از گناهی که کرده اند آسوده میسازند.

با ذکر این مقدمات متوجه میشوی که انسان باچه مشکلاتی روبرو است. يك طرف غرائز حیوانی که میگوید بکن و يك طرف وجدان وشرافت انسانی که میگوید مکن ! قبلا گفتم انسان اشرف مخلوقات است ولی بشرطاً وشروطاً. اینها که گفتم آن شرافت بود. انسانی که میخواهد به طرف تکامل سیر کند باید بر تمام این غرائز حیوانی مسلط شود و کار آنها را به حدی که برای بقاء جسم لازم است تقابل دهد و از طرف دیگر صفات ملکوتی را در خود تقویت نماید .

عرض کردم این فرمایشات صحیح ولی انسان ضعیف چطور میتواند بر این غرائز چیره شود ؟

فرمود به ظاهر این کار برای اکثری مشکل وحتى غیر ممکن به نظر میرسد ولی این طور نیست. ما در موقعی که به تعلیمات مکتب ابتدائی عملی تصوف رسیدیم برایت شرح خواهم داد که چگونه میتوان به تدریج به این مقصود دست یافت . حسن کار در این است که وقتی جوینده مشغول تمرین شد همینکه کوچکترین پیشرفتی را در کار خود دید تشویق میشود و به آینده امیدوار میگردد و بر جدیت و کوشش خود میافزاید. این درست مثل ورزشکاری است که پس از چندی تمرین همین که دید عضلات بازوهایش قویتر شده امیدوار میشود و تمرین را با شوق دنبال میکند .

حال که مشغول این صحبت هستیم قبل از اینکه به تعلیماتی که مکرر به آن وعده کرده ام برسیم برای تشویق دونصیحت به تو میکنم .

یکی از حجابهای پیشرفت در راه تصوف لجاجت است . انسان لجاجت دهر فکر غلطی هم که کرده است لجاجت میورزد ونمیخواهد به نصایح معلم خود گوش کند واغلب احمقانه فکر میکند اگر حرف طرف را گوش کند دلیل ضعف او بوده وغرورش شکسته میشود. در صورتی که درست برعکس است. یکی از نشانه های بارز پیشرفت مبتدی این است که سعی صدر داشته

باشد و اگر رفتاری کرد که مورد ایراد واقع شده به جای این که پرخاش کند و در رویه خود پافشاری نماید عقل سلیم خود را ملامت قرار دهد و با کمال بی‌طرفی و بدون سرسختی در موضوع داوری کند و اگر فهمید حرف طرف حق است از آن پیروی نماید. من اشخاصی را دیده‌ام که با کمال غرور می‌گویند: «من هیچوقت از عقیده خود عدول نمیکنم» و گمان میکنند که این نشانه‌ی اراده‌ی استوار آنهاست. برعکس این اندیشه نشانه‌ی محدودیت فکر و سفاکت است. چه بسا که ما از روی نقص اطلاع یا بی‌تجربگی عقیده‌ای پیدا میکنیم. بعد که پخته‌تر شدیم و بهتر به اطراف و جوانب اطلاع یافتیم می‌بینیم عقیده‌ای که داشتیم صحیح نبوده است. این کمال رشادت است که ادغان کنیم راهی که رفتیم اشتباه بوده و از آن برگردیم.

من يك نفر را میشناسم که استعدادش در درك معارف تصوف زیاد و روحاً هم صوفی منش بود ولی فوق العاده لجوج بود و خیال میکرد که تمام اسرار تصوف را از دیگران بهتر درك میکند و در این باب سماجت غریبی نشان میداد به حرف هیچکس گوش نمیداد و خود را اعلی و اعلم میدانست. متأسفانه این شخص نه تنها پیشرفت نکرد بلکه از استعداد او لیه‌اش نیز کاسته شد. در همین زمینه نکته دیگری که جرأت و شهامت میخواهد این است که شخص اگر خطائی مرتکب شد یا نسبت به دیگری رفتار ناشایسته‌ای کرد و متوجه این لغزش شد بجای اینکه دوهزار دلیل برای ارضاء وجدان و تبرئه خویش بترشد سراسر دست و پایی رو در بایستی نزد طرف برو دواز او معذرت بخواهد. این رویه نه اینکه شخص را در انظار کوچک نمیکند، بلکه بالعکس همه انصاف و مردانگی او را تحسین میکنند و احترامش نزد همگان زیادتر میشود. از طرف دیگر آن کس که از او معذرت خواسته شده باید با خوشروئی عذر را بپذیرد، کینه به دل نگیرد و گذشته را فراموش کند.

نصیحت دیگر نیز که خیلی اهمیت دارد و من به تجربه به فائده آن پی برده‌ام همان روش لقمان است که از او پرسیدند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان! چه حقیقت بزرگی در این بند نهفته است. اگر تو از فردا خود را ملزم کنی که مراقب رفتار دیگران باشی و هر عملی که از آنها دیدی و نپسندیدی کوشش نمایی که خود آن عمل را مرتکب نشوی به زودی خواهی دید چه قدر در تهذیب اخلاق خود پیشرفت کرده‌ای. مثلاً میبینی پیرمرد یا بچه‌ای میخواهد از خیابان شلوغی عبور نماید و از کسی کمک میخواهد و آن شخص به او اعتنا نمیکند تو باید از این رفتار متنه‌شوی و فوراً به کمک آن درمانده بشتابی. یا آشنائی را ملاحظه کنی که همیشه پشت سر سایرین غیبت میکند. باید از این عمل درس بگیری و خود مرتکب آن نشوی. مثالها زیاد است و اگر چند روز در این باب صرف وقت کنی و چشم و گوش خود را باز کنی خواهی دید چه قدر کارها و رفتار ناپسند در اطراف تو صورت میگیرد که باید از آنها دوری جوئی. وقتی که در این زمینه ورزیده‌شدی خود به خود در تو خصلت جدیدی پیدا میشود که برایت عادت ثانوی میشود و حس غمخواری و متأثر شدن از آلام دیگران در تو رسوخ میکنند. این

حس که یکی از اهرم های نیرومند شرافت انسانی است در انسانهای مادی امروز ضعیف شده است و تقویت آن یکی از پله های اساسی و پایه های اولیه ی سیر به سوی معرفت است. شاید بگوئی این مطالب را مکرر گفته اند و تازگی ندارد. میپرسم آیا عمل هم کرده اند؟ در دنیا هیچ چیز تازگی ندارد. تنها چیزی مبتذل و کهنه میشود که صادقانه به آن عمل نکرده باشی و از بوته ی آزمایش مغشوش درآمده باشد. این راهم بدان که تظاهر به غمخواری و همدردی درست نتیجه ی بعکس میدهد. مثلاً اگر به مستمندی برای اینکه مردم بگویند چه مرد سخاوتمندی هستی چیزی بدهی نه تنها فائده ای ندارد بلکه ضرر هم دارد. حتی اگر بکسی درخفا هم کمک کنی ولی پیش خود مغرور شوی که کار خیری کرده ای آن هم باز اثر امر خیر صادقانه را خنثی میسازد.

من مصرانه به تو توصیه میکنم که این نصایح را از روی خلوص و به طور مداوم انجام دهی و ضمانت میکنم که نتایج آن و رضایت روحی که به دست میآوری بیش از آن خواهد بود که تصور میکنی.

مذاکراتم را به اینجا ختم میکنم و انتظار دارم که برای سرگرمی این چند اندرز را به کاربندی و انشاءالله خداهم به تو کمک خواهد کرد. (ادامه دارد)

### بقیه خاطرات سردار ظفر

بهتر این است که از این مطلب درگذریم سردار محترم و امیر مجاهد آمدند مال امیر سردار محترم در مال امیر ماند که راه لنج را نظام بدهد که کاروان با سودگی بگذرد در آن موقع کاپیتان نول قونسل اهواز بود انگلیسها خیال داشتند در بختیاری هم قونسل بگذارند. کاپیتان نول را خواندیم همراه خود بختیاری آوردند بهادر السلطنه راهم از بصره مرخص کردند من وارد ده چشمه شدم و در قلعه که پیش ازین برایم ساخته بودند و بیش از سه چهارم اطاق از آن باقی نمانده بود و آن سه چهارم اطاق را هم حاج یعقوب خان تعمیر کرده بود اقامت کردیم بعد از آن عمارتی دیگر ساخته صد و پنجاه هزار تومان خرج آن کردم و اکنون سه سال است در طهرانم و از آن عمارت هیچ خبر ندارم اینقدر هست که سالی هزار تومان خرج بر فردویی و مواظبت آن عمارت است اگر چه آن عمارت دیگر از من نیست و متعلق به امیر حسین خان است مرا سال عمر از هفتاد در گذشته است و هنگام درگذشتن ازین سرای نزدیک شده است بایستی برویم و عمارت و منزل برای دیگران گذاریم.

هر که آمد عمارت و نوساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت